

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی	Political
-------	-----------

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۲۰ جولای ۲۰۰۹

به جایی که رستم گریزد ز جنگ ما و ترا نیست پای درنگ

اقوام و ملل و نحل و کتله های بشری خصوصیات دارند، که از طریق آن از یکدیگر فرق میگردند. این خصوصیات که در واقع هویت روحی و روانی همان اقوام و ملل و نحل را تشکیل میدهند، زیر نام "روانشناسی اجتماعی بحیث عصاره یک فرهنگ" قابل مطالعه است. هر فرهنگی از خود مشخصاتی دارد، که بر مبنایش روحیه دارنده آن را میتوان دریافت. پس هیچ قومی و هیچ ملتی نیست، که فاقد "فرهنگ" باشد. از همینجاست که بر "بی بنیاد بودن" ترکیب "بی فرهنگ" میتوان پی برد، چون در هیچ نقطه عالم و در زیر چرخ کبود، به هیچ مردمی برنمیخوریم، که عاری از "فرهنگ" باشند. اگر بگویند که مراد از "بافرنگ بودن"، داشتن "فرهنگ مدرن فرنگی" است، که از طریق رُحان علم و دانش و تکنالوژی خود، شهرش را بر سراسر گیتی گسترانیده است و میرود، که فرهنگ "عالم گیر" و "جهان سیتان" شده و فرهنگ های دیگر را از سر راه خود بروبد، سخنیست سوا و علیحده. البته این نکته ایست، که از طرف فرنگیان روزمرده و در همه جا و به هر تقریب و مناسبتی، عملاً و نظراً تبلیغ میگردد و باصطلاح به خورد خلق عالم داده میشود!!!!!!

ما را با فرهنگ دیگران چه کار، وقتی ارزشهای والای فرهنگی خود را مد نظر میگیریم؟

الفبای "فرهنگ" را در ایام صباوت در گوش ما چکانده اند و به فرموده مرحوم علامه محمود طریزی:

با شیر اندرون شد و با جان بدر شود!!!

و مراد از "شیر" همانا "شیر مادر" است، و آنچه با "شیر مادر" داخل پیکر گردد،

"نرود تا به وقت مرگ، از دست"!!!

یکی از خصوصیات روانی افغانان، همانا خاصیت پرخاش و جدل و ستیز است، که با "آزاد منشی" یکجا گشته و تا سرحد "سلحشوری" و "جانبازی" و "جان نثاری" پیش میرود. مردم ما این خصوصیات را از طفلی می آموزند. چه باک دارد که از کابل نازنین مثال آرم و چه باک دارد، اگر الفبای "جدل آموزی" را از زمانی بر زبان آرم، که کودک بودم و با بچه های کوچه و گذر، به بازی میپرداختم؟

جنگ و دعوا و پرخاش بچه ها دو مرحله داشت:

– مرحله اول زبانی و روانی بود، که با تهدید و "غر و فش زدن" همراه می بود. مثلاً میگفتند:

– "دستت ازینجه تا لندن آزات"

– "والله که فلکت ازم بگیره"

– "مه سر رستم هم ری نمیزنم"

– "فستورت هم مه ره زده نمیتانه"

- و حتی میگفتند که "مگم خدایتہ بیاری که ازم بگیره"

- "اگه گرفتی، بچی نر استی"

- "ما بچی ترس نیستم"

- "برو که آمدم، نیستی"

و ازین قبیل عبارات سخت و کوبنده و الفاظی که بایست روحیه طرف مقابل را، میشکست.

- مرحله دوم، مرحله بالفعل بود، که باهم در می آویختند و باصطلاح یکدیگر را "پرت و پوست" میکردند.

بلی؛ افغانان جنگ و ستیز را که در اکثر موارد، در مسیر "حق طلبی" و "آزاد منشی" و "آزادیخواهی" انکشاف میکند، از همان آوان کودکی، فراگرفته اند و تا زنده اند، آنرا از دست نمیدهند.

چه خوش سرود استاد اوستادان موسیقی معاصر افغانستان و پیر خراباتیان، مرحوم "قاسم افغان"، در یکی از ترانه های جاودانه خود - که فکر کنم محصول طبع شاهوار مرحوم "عبد العلی مستغنی" است :

داد خدا در ازل بر همه کس پیشه ای همت و مردانگی، قسمت افغان رسید

و یا در سرود جاویدان دیگر خویش - که نیز به احتمال قوی از تراویده های شعری "مستغنی" مرحوم است - که با نعره افغانی سر داد:

گر ندانی غیرت افغانیم چون به میدان آمدی میدانیم

حکیم فردوسی توسی، که یکهزار سال پیش از امروز در حضرت غزنه - مرکز امپراتوری غزنوی - شهنامه خود را انشاد میکرد، ابیاتی دارد که از آن میتوان به روحیه اجداد و نیاکان ما پی برد، مثلاً همین بیتی که حکم "مثل" را دارد و زیب عنوان مقاله اش ساخته ام :

به جایی که رستم گریزد ز جنگ مرا و ترا نیست پای درنگ

در سرزمین "خضم افغن"ی، که "ایمان فلک" در خطر است

و

در جایی که رستم در گریز اند، پرنگیان هم راه دگر ندارند،

مگر اینکه "دوتا کنند"!!!!!!